



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ﴾ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لَّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تَجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) ﴿

عدم دلالت تقدّم تسبیح بر حمد در بعضی موارد بر لزوم آن

بخشی از مطالب که مربوط به سؤالات قبل است، این که گرچه ذات اقدس الهی «تسبیح» را همواره مقدّم بر «حمد» قرار می‌دهد، ﴿إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾<sup>۱</sup> در سوره مبارکه «روم» آیه هفده و هجده و مانند آن هم وقتی از نمازهای پنج‌گانه یاد می‌کند، می‌فرماید: ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ﴾ که نماز مغرب است، ﴿وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ که نماز صبح است و در وسط هم فرمود: ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ که «تحمید» در وسط قرار گرفت، بعد می‌فرماید: ﴿وَعَشِيًّا﴾ نماز عشا که در پایان شب است، ﴿وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾ که نماز ظهر است. نمازهای پنج‌گانه را در آیه هفده و هجده سوره مبارکه «روم»، با «تسبیح» و «تحمید» الهی شروع کرد و در آن‌جا هم «تسبیح» مقدّم بر «تحمید» شد. اما در جریان «تسبیح» حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) که «حمد» مقدّم

بر «تسبیح» است، چون روایات «تسبیح» را هم که ملاحظه بفرمایید مختلف است، این طور نیست که همه روایات این باشد که اول «تکبیر»، بعد «حمد» و بعد «تسبیح» است؛ در بعضی از روایات دارد که «تسبیح» مقدم است،<sup>۱</sup> چه اینکه در تسبیحات صدگانه‌ای که برای زیارت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) است،<sup>۲</sup> آنها هم همین طور است و همچنین در تسبیحات صدگانه‌ای که مستحب است قبل از خواب خوانده شود،<sup>۳</sup> همین طور است؛ در همه این موارد این طور نیست که بالاتفاق «تسبیح» مقدم بر «تحمید» باشد.

### ناتمامی استدلال بر نفی دو حیات و مرگ به دلیل سخن کافر بودن آن

اما در جریان یک مرگ و دو مرگ، این سوره مبارکه «غافر» که محل بحث است اعتراف کفار را ذکر می‌کند که ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾؛<sup>۴</sup> اما برخی‌ها خواستند بگویند که چون این سخن کافر است، حجت نیست؛ این سخن درست نیست! هر حرفی را که قرآن کریم نقل می‌کند، اگر درست نباشد فوراً ابطال می‌کند. در اوایل سوره مبارکه «انعام» گذشت که کفار رفتند که شرک خود را انکار کنند، گفتند: ﴿مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾<sup>۵</sup> که فوراً ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾،<sup>۶</sup> فوراً آن را ابطال کرد؛ این طور نیست که قرآن کریم حرفی را نقل کند و قصه عادی باشد؛ اگر حرفی را نقل کرد و باطل بود، یقیناً ابطال می‌کند و اگر باطل نبود، معلوم می‌شود که حق است!

۱. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۳۶۳؛ «فَقَالَ تُسَبِّحِينَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تَحْمَدِيْنَهُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تُكَبِّرِيْنَهُ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَذَلِكَ مِائَةٌ بِاللِّسَانِ وَ أَلْفٌ حَسَنَةً فِي الْمِيزَانِ...».
۲. زاد المعاد، ص ۵۴۷؛ «مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ فِي قُمْ، فَإِذَا وَصَلَتْ قَبْرَهَا قَفَفَ أَمَامَهَا وَ أَثَتَ تَوَاجِهَ الْقَبْلَةِ وَ قُلَّ «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ «سُبْحَانَ اللَّهِ» ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، ثُمَّ قُلَّ بِخُضُوعٍ...».
۳. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ۲۸۰؛ «لَمَّا أَهَلَ الْبَيْتَ عِنْدَ ثَوْبِنَا عَشْرُ خِصَالٍ الطَّهَارَةِ وَ تَوَسَّدُ الْيَمِينِ وَ تَسْبِيحُ اللَّهِ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ وَ تَحْمِيدُهُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ وَ تُكْبِيرُهُ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ وَ تَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِوُجُوهِهَا وَ تَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» إِلَى آخِرِهَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَخَذَ بِحِطَّةٍ مِنْ لَيْلِيهِ».
۴. سوره غافر، آیه ۱۱.
۵. سوره انعام، آیه ۲۳.
۶. سوره انعام، آیه ۲۴.

در جریان ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَتْنَا اثْنَتَيْنِ﴾ این سخن حق است و نباید گفت، چون کافر این را گفت دلیل بر حق بودن نیست؛ اما آنچه در آیه ۵۶ سوره مبارکه «دخان» آمده است که ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾؛ خواستند بگویند که چون آن را مؤمنان و اهل بهشت گفتند آن حق است و این آیه را چون کافران گفتند درست نیست.

### چگونگی جمع بین دو آیه دال بر یک مرگ و حیات و دو مرگ در آخرت

این طور جمع قرآنی نمودن صحیح نیست، بلکه می توان این چنین جمع کرد که این آیه درباره کافران است و درست هم است، آن آیه درباره مؤمنان است و درست هم است؛ بیان مطلب چنین است که آخرت در لسان قرآن کریم دو اطلاق دارد: یکی آخرت نسبت به دنیا است که برزخ به بعد را شامل می شود و دیگری آخرت به عنوان «يَوْمِ الْآخِرِ» که پایان کار است و قرینه است بر اینکه در آن حشر اکبر و معاد مراد است و آن در قبال دنیا و برزخ است که این یک تقسیم بود. تقسیم دیگر و قسمت مهم این است که در بخش های مختلف قرآن کریم، همین که انسان از دنیا رحلت کرده است و هجرت کرده است، در واقع وارد آخرت می شود، چون برزخ طلیعه قیامت است و احکام قیامت هم در برزخ هست، چون قبر «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»،<sup>۱</sup> بسیاری از احکام معاد در برزخ ظهور می کند. پس مقدمه اول آنکه برزخ جزء آخرت است، دنیا حساب جدایی دارد و احکام قیامت در برزخ هم هست؛ لذا برزخ دار تکلیف نیست و مقدمه دوم اینکه وقتی گفته شد ﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾؛ یعنی در آخرت مرگ نیست. بنابراین در آخرت مرگ نیست و اگر این نفخ صور به دست اسرافیل (سلام الله علیه) هست، او مظهر احیاست و نه مظهر «إماته».

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

در جریان نفخ صور فقط «صعقه» و مدهوشی مطرح است و نه مرگ؛ گذشته از اینکه عده‌ای هم استثنا شدند ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾؛<sup>۱</sup> اگر ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ از «صعقه»‌ها استثنا شدند، یک؛ و اگر دارِ آخرت، دارِ حیات است و مرگ در آخرت نیست، این دو؛ کفار استثنا می‌شوند، طوری که آن‌جا مرگ دارند و بعد حیات دارند، این سه؛ در این حال آیه سوره مبارکه «غافر»، این‌جا جای خودش را باز می‌کند و آیه سوره «دخان» هم جای خودش را باز می‌کند. مردان الهی، مؤمنان، انبیا، اولیا، صدیقین، صلحا، شهدا و شاگردان آنها که به اینها ملحق هستند، اینها غیر از مرگ در دنیا دیگر مرگی ندارند؛ اینها ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾، فقط مرگ اولی دارند و در قیامت حالا مدهوش هستند یا حالت‌های خاص دارند، چون آنها در حال «صعقه» هم یکسان نیستند. بنابراین می‌شود گفت که مؤمنانی که در بهشت هستند، خدا درباره آنها می‌فرماید: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾؛ اینها در برزخ زنده هستند و در قیامت کبری هم زنده می‌باشند؛ درباره شهدا که این‌طور است! درباره شهدا روایت دارد که در این «صعقه» اول و «صعقه» دوم، در این ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ انبیا و اولیا و شهدا هم استثنا شدند. در روایاتی که ذیل آیه ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ آمده است و «صعقه» را استثنا کرده است، یکی از آن گروه‌هایی که از «صعقه» در قیامت مستثنا هستند، همین شهدا هستند.<sup>۲</sup> بنابراین اینها همین که دنیا را پشت‌سر گذاشتند «إِلَى الْجَنَّةِ» زنده هستند و مظهر «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»<sup>۳</sup> می‌باشند.

پرسش: برزخ خود را همین‌جا طی کردند...

پاسخ: نه، حالا آن موت ارادی حساب دیگری است؛ با موت ارادی برزخ هم طی می‌شود؛ اما آن برزخی که تکلیف دیگر در آن نیست؛ یعنی هیچ تکلیف در آن نیست، لکن سؤال و جواب دنیا در آن هست؛ اما مسئولیت دنیا

۱. سوره غل، آیه ۸۷؛ سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۲۹؛ «و فی روایة ان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) سأل جبرئیل عن هذه الآية من ذا الذی لم یسأ الله ان یضعهم قال هم الشهداء متقلدون أسیافهم حول العرش ثم نفخ فیہ اُخری نفخة اُخری ﴿فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ﴾ قائمون من قبورهم یقلبون أبصارهم فی الجواب».

۳. الدرر الوحیة، ص ۸۱.

مانند نماز و روزه و عبادت و امر و نهی و اینها دیگر در آن نیست، البته این فقط در نشئه «بعد الموت» است، وگرنه آنهایی که برزخ را طی می‌کنند، درجات علمی و شهودی خود را طی می‌کنند، این می‌تواند یک نحوه از جمع بین این آیات باشد.

پرسش: شهید یعنی «مَنْ قُتِلَ ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾»<sup>۱</sup> یا نه؟

پاسخ: بله، شهید در روایت این است؛ ولی شهید قرآن کریم به معنای شاهد اعمال است. در قرآن کریم کلمه شهید را به معنای شاهد اعمال آوردند و این شهدای میدان جنگ را «قُتِلَ ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾» می‌دانند؛ ولی در روایات فراوان است که کلمه شهید بر «الْمُقْتُولِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> اطلاق شده است.

### اثبات توحید با آیت بودن موجودات

در همین سوره مبارکه «غافر» گاهی برهان توحید است، گاهی وحی و نبوت است و گاهی معاد، دوباره برمی‌گردد مسئله توحید و وحی و نبوت را به عبارت‌های گوناگون بازگو می‌کنند. الآن این اصول سه‌گانه؛ یعنی توحید و وحی و نبوت را در این آیه سیزده به بعد جداگانه مطرح می‌کنند؛ فرمود: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ»؛ ذات اقدس الهی علامت‌های تکوینی را به شما نشان می‌دهد و اگر کسی چشم او بسته نباشد، آیات الهی را کاملاً می‌بیند، چون هیچ موجودی نیست مگر اینکه آیه‌ای از آیات الهی است! همه موجودات مسبوق و ملحق به عدم می‌باشند و هستی اینها از خود آنها نیست، پس کسی آنها را آفریده است، چون «صِدْفَةٌ» و تصادف و اتفاق که «بَيْنَ الْغَى» است! اگر موجودی هستی او عین ذات او نیست و الآن موجود است و دارد رشد می‌کند، پس مبدئی دارد! همه موجودات آیات الهی هستند، فرمود من آیات الهی را به شما ارائه می‌دهم؛ یعنی از بس شفاف و روشن است، قابل رؤیت است؛ این مطلب برای اصل دلیل بر وجود ذات اقدس الهی بود.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۲. رک: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۸۸؛ «إِنِ الْمَقْتُولَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَيْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ شَهِيدٌ».

پرسش: مگر چیزی که معدوم شد معلوم می‌شود که شما می‌فرمایید؟

پاسخ: عدم آن نسبی است، چون در مقطع خودش موجود نیست و معدوم هم نمی‌شود؛ اما در مقاطع دیگر معدوم است. چیزی که در این زمان موجود است، در این زمان معدوم نمی‌شود و در کلّ نظام هم معدوم نمی‌شود، چون در کلّ نظام اگر معدوم شود باید از این مقطع هم رخت بربندد، پس این دو سالبه صحیح است؛ یعنی اگر چیزی امروز موجود شد، امروز معدوم نیست، چون جمع بین «نقیضین» است و از کلّ نظام هم حذف نمی‌شود، چون اگر از کلّ نظام حذف شود، باید از امروز هم حذف شود که باز هم جمع بین «نقیضین» است؛ اما در مقطع دیگر موجود نیست؛ لذا در تناقض، اتحاد زمان شرط است.

### اثبات توحید ربوبی با رزق ظاهری و باطنی

فرمود بعد از اینکه ثابت شد که خدا هست و حق است و «مما لا ریب فیه» است، روزی شما را هم تأمین می‌کند؛ این تدبیر الهی است که ربوبیت را او دارد اداره می‌کند و دیگر «اصنام» و «صنم» و «وثن» کاره‌ای نیستند، ﴿وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا﴾؛ اگر منظور رزق ظاهری باشد، همین فضای بالا را «سما» می‌گویند که می‌گویند باران از آسمان آمده است؛ همین فضای بالا، تعبیر ادبی رایج است که از آسمان باران آمده است و اگر منظور روزی باطنی باشد، غیب باشد و علوم و معارف باشد که فرمود: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾<sup>۱</sup>، آن آسمانی است که درب آن به روی کفار باز نمی‌شود ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾<sup>۲</sup>، این کُرّات «سماوی» نیست که الآن دانشمندان در آن جا به صورت ترمینال رفت و آمد می‌کنند، این ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾، آن «سما» غیب است که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾. فرمود رزق ظاهری شما که از این آسمان است؛ یعنی جوّ و آن رزق باطنی که علوم و معارف است، از آسمان غیب است. ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾ که نفرمود «وَمَا يَعْلَمُ»!

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۰.

پرسش: اروپا با وجود این همه پیشرفت‌های علمی در ب‌های آسمان و علوم غیبی به روی آنها بسته است .

پاسخ: بله، علوم را ذات اقدس الهی است که به انسان می‌دهد، چون ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾<sup>۱</sup>؛ انسان قابلیت این را دارد که عالم شود، وگرنه این علم یک امر وجودی است و امر وجودی یک مبدأ ایجاد کننده می‌خواهد و اگر برای اینها بود، قبلاً می‌داشتند و بعداً هم در دوران سالمندی دیگر آلازم نمی‌گرفتند ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾<sup>۲</sup>. بسیاری از انسان‌ها در دوران فرتوقی و کهنسالی تمام خاطرات آنها از یادشان می‌رود، پس معلوم می‌شود که در این چند صباح، این علم را ذات اقدس الهی در اختیار اینها قرار داده است.

### ثابت بودن توحید برای همه انسان‌ها علت تذکره بودن قرآن

فرمود این حرف‌ها را برخی‌ها متذکر می‌شوند و این تذکر برای این است که ما قبلاً با اینها دیدار داشتیم، حرف‌هایمان را زدیم و اینها اقرار کردند، لکن الآن یادشان رفته است. در این ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ﴾، فرمود ما قرآن را ﴿نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾<sup>۴</sup>؛ اینها یادآوری است، برای اینکه انسان در نشئه ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾<sup>۵</sup> همه اینها را دیده، باور کرده و اعتراف کرده است، لکن الآن یادش نیست و اگر این اغراض و غرائز و این غبارها نباشد کاملاً یادش است، چون کاملاً یادش هست متذکر هست و می‌پذیرد و ما این آیات را بیان کردیم که این قرآن تذکره است ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۶</sup>؛ یعنی اینها سابقه دارند و این حرف‌ها را ما قبلاً گفتیم، اینها شنیدند و باور کردند؛ ولی الآن یادشان رفته است.

۱. سوره علق، آیه ۵.

۲. سوره نحل، آیه ۷۰.

۳. سوره حجر، آیه ۹.

۴. سوره قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۶. سوره ذاریات، آیه ۵۵.

## تذکر اهل انابه بر توحید و بهشت پاداش آن

اما بعضی‌ها که اهل «انابه» هستند، اینها یادشان است. «انابه» هم که قبلاً معلوم شد که ثلاثی مزید است و ثلاثی مجرد آن یا «نَابَ يَنْوِبُ» است، یا «نَابَ يَنْيِبُ»؛ یا اجوف واوی است، یا اجوف یائی؛ اگر اجوف واوی باشد؛ یعنی اینها مرتب در نوبت هستند و این‌طور نیست یک‌بار که شب جمعه شد به یاد «الله» باشند یا روز جمعه که شد به یاد زیارت باشند، بلکه مرتب در نوبت هستند. اگر «نَابَ يَنْيِبُ» و اجوف یائی باشد؛ یعنی «انْقَطَعَ يَنْقُطِعُ» که اینها منقطع «الی الله» هستند. اینها که نوبت در نوبت هستند، اینها ره‌آوردی به نام عمل صالح دارند که در قیامت مقبول است و آنهایی که «نَابَ يَنْيِبُ» هستند که انقطاع است، آنها نه تنها عمل صالح دارند، بلکه عامل صالح دارند. فرمود: ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ «أُزْلِفَتِ»؛ یعنی آماده شد «أُعِدَّتْ»؛ یعنی بهشت موجود است، یک؛ آماده است، دو؛ نزدیک شما هم هست، سه؛ خیلی‌ها هستند همین که مُردند وارد جنت برزخی می‌شوند، دیگر منتظر چیزهای دیگر نیستند، پس خیلی دور هم نیست! خیلی‌ها می‌گویند این این‌قدر دم دست ما بود و ما نمی‌دیدیم و ما آگاه نبودیم! ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾.

## بهشت ثمره بردن قلب منیب به محکمه الهی

بعد فرمود این برای چه گروهی است؟ فرمود کسی که ﴿جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾.<sup>۱</sup> بعضی‌ها کار خوب در دنیا انجام دادند؛ ولی متأسفانه در اثر سیئات فراوان آن کار خوب از دستشان رفت و قرآن هم وعده نداد و نفرمود که هر کس در دنیا کار خوبی کرد ما به او پاداش می‌دهیم، بلکه فرمود هر کسی کار خوبی در محکمه بیاورد! وقتی که محکمه باز شد، کار خوب در دست او باشد! ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾.<sup>۲</sup> نه «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ». این «باء» در ﴿بِالْحَسَنَةِ﴾، بای تعدیه است؛ «جئنی بزید»، یعنی زید را بیاور! ﴿جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾؛ یعنی «حسنه» را بیاور و در دست او باشد. اگر

۱. سوره ق، آیه ۳۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.



بگویند من در دنیا فلان کارها را کردم، بالاخره سیئاتی هم بود و بساط او را به هم زد؛ لذا فرمود کسی در دنیا کار خوب کرد، فرمود اگر کسی کار خوبی کرده و از بین نبرده باشد و در دستش باشد، ما بهشت را برای او آماده کردیم ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾. چون روز محاکمه پرونده باید در دست او باشد. فرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ که اینها برای آدم‌های عادی است که - إن شاء الله - امیدواریم ما هم چنین آدمی باشیم! اما یک وقت درباره ابراهیم (سلام الله علیه) است که فرمود: ﴿إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> این دیگر نگفت که من کعبه ساختم یا پسر را برای قربانی آماده کردم یا دستور شما را اجرا کردم یا بُت شکستم، اینها ﴿جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾ است؛ اما وجود مبارک ابراهیم وقتی وارد صحنه قیامت می‌شود، قلب او در دستش هست، ﴿جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾؛ دل آورده! این دل آورده یعنی چه؟ این جا هم دارد به اینکه «مُنِيب» کسی است که ﴿جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾. «مُنِيب» آن کسی است «انقطع الى الله»، حالا دل را می‌آورد یعنی چه؟ دل در دستش هست یعنی چه؟ دل را با قلب سلیم پیشگاه خدای سبحان نشان دهد یعنی چه؟ بالاخره نشئه‌ای هست که انسان حرف دل را از خود دل می‌رساند و به خدا عرض می‌کند که من با هویت سالم آمدم؛ دل را می‌آورد نه عمل صالح را! درباره وجود مبارک حضرت ابراهیم که این‌طور است و در این ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾<sup>۲</sup> که دارد «مُنِيب» را که تعریف می‌کند، «مُنِيب» کسی است که ﴿جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾؛ یعنی در دست اوست.

### تفاوت درجات بردن عمل صالح یا قلب سلیم به محکمه الهی

این مطلب برای این گفته شد که در آیه بعد دارد که او ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ است، به چه کسی درجه می‌دهد؟ به چه کسی بالاتر درجه می‌دهد؟ به چه کسی پایین‌تر درجه می‌دهد؟ البته اینها را در سوره مبارکه «مجادله» مشخص

۱. سوره صافات، آیه ۸۴.

۲. سوره ق، آیه ۳۱.

کرده است؛ فرمود: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۱</sup> که این ﴿دَرَجَاتٍ﴾ تمیز برای «یرفع» دوم است، پس تمیز آن «یرفع» اول کجاست؟ تمیز ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ محذوف است که «درجه» می‌باشد. ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ که تمیز اولی به قرینه جمله دومی محذوف است؛ مؤمن عالم چند درجه دارد و مؤمن عادی یک درجه: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾؛ یعنی مؤمن غیر عالم، ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ - آن هم البته «منکم» هست - ﴿دَرَجَاتٍ﴾ که این «درجات» تمیز برای جمله دوم است و تمیز جمله اول محذوف است، چرا این کار را می‌کند؟ چون ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ است و دارای درجات فراوانی است؛ به چه کسی درجه بالا بدهد، به چه کسی درجه کمتر بدهد، به چه کسی چند درجه بدهد یا به چه کسی یک درجه بدهد، او عالم است! اگر کسی عمل صالح آورد، به او درجه می‌دهد و اگر کسی قلب سالم آورد، به او درجات می‌دهد. اگر عمل عادی آورد، به او درجه می‌دهد و اگر عمل با علم و معرفت آورد، به او درجات عطا می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ است؛ حالا چه کسی را به «عرش» می‌رساند، آن هم اوحدی از اهل ایمان باید باشند و این هم که گفته شد: «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»<sup>۲</sup>، اگر این مؤمن با علم و عمل خالص بالا رود و به لقای الهی بار یابد که ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۳</sup>، این مؤمن می‌تواند به «عرش» الهی راه پیدا کند؛ اگر گفته شد: «قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»، این گونه از مؤمنان، یعنی انبیا و اولیا هستند و همچنین صلحا، صدیقین و شهدا هم با تفاوتشان هستند.

### علت نامیده شدن بعضی از جملات به حکمت عرشی

قبلاً وقتی کسی مطلبی را ذات اقدس الهی به او القا می‌کرد و او می‌فهمید و می‌نوشت، از این مطلب به عنوان حکمت عرشی یاد می‌کرد، چرا حکمت عرشی؟ نه اینکه چون این حرف، حرف بلندی است، بلکه این حرف را

۱. سوره مجادله، آیه ۲۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۳. سوره انشقاق، آیه ۶.

ذات اقدس الهی به قلب او القا کرده است، یک؛ قلب مؤمن «عَرْشُ الرَّحْمَنِ» است، دو؛ این مطلب، مطلبِ عَرَشی می‌شود، سه؛ بعدها دیگر مبذول شد که هر کسی حرف بلندی را از جایی شنیده، می‌گوییم: «مطلبِ عَرَشی» یا «حکمة عَرَشی»، البته این برای آن کسی است که حرف متعلق به خودش باشد، نه مطلبِ عَرَشی که دیگری گفته و ما این‌جا نقل کنیم که مطلبِ عَرَشی شود. اگر «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» شد، آنچه ذات اقدس الهی به این قلب عطا می‌کند، می‌شود حکمتِ عَرَشی! و این همان قلبی است که قلب «مُنِیب» است، این همان قلبی است که صاحب این دل، در قیامت این دل در دست اوست و می‌گوید این قلب من است ﴿جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾، البته با دستِ دل، دل را نشان می‌دهد.

### ضرورت خواندن خالصانه خدای سبحان و کسب درجات او

لذا خدای سبحان این فرمایشاتی را که دارد، آیات خود را نشان می‌دهد و رزق خود را از آسمان نازل می‌کند؛ ولی این حرف‌ها را کسی که اهل «إنابة» است یا در «نوبت» است یا در «انقطاع» است متذکر می‌شود، چون این چنین است، پس ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ از او بخواهید! از هر گونه شرک و ریا و مانند آن بپرهیزید، شما ﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ خدا را بخوانید، ولو دیگران که کافر هستند کراحت داشته باشند. در سوره مبارکه «زمر» که قبلاً بحث آن گذشت، آیه ۴۵ این بود: ﴿وَإِذَا ذُكِّرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾؛ وقتی سخن از توحید به میان می‌آید، یک عده اشمئزاز پیدا می‌کنند و چهره در هم می‌کنند، منقبض می‌شوند و بدشان می‌آید، چون گرفتار شرک هستند؛ وقتی گرفتار «وثن» و «صنم» باشند، از توحید منزجر هستند، همان‌طور که موحدان از «صنم» و «وثن» منزجر می‌باشند. فرمود: ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ شما مخلصانه و موحدانه ذات اقدس الهی را بخوانید ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾، آن‌گاه او ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ است، یک؛ ﴿ذُو

**الْعَرْشِ** است، دو؛ به چه کسی درجه می‌دهد، مشخص است؛ به چه کسی چند درجه می‌دهد، مشخص است؛ چه

کسی را به «عَرْش» نزدیک می‌کند و او را **﴿ذُو الْعَرْشِ﴾** می‌کند که خودش می‌داند؛ این برای توحید است.

### عدم دسترسی به مقام امامت و نبوت با کسب درجات

لکن جریان وحی نبوت را با این جمله بیان می‌کند: **﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾**، مسئله نبوت و ولایت و امامت کسبی نیست، اینها جزء «علم الوراثة» هستند، اینها با درس و بحث حاصل نمی‌شود که کسی چند سال درس بخواند که - معاذ الله - نبی یا امام شود! اگر کسی بخواهد به مقام عصمت الهی، نبوت، امامت و این‌گونه از منصب‌های الهی برسد که **﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾**<sup>۱</sup>، برابر **﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ﴾** سامان می‌پذیرد و مشیئت الهی هم که مشیئت حکیمانه است.

### انذار از **﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾** وظیفه پیامبر و مقصود از آن

فرمود این روح را، این فرمان را، این وحی و نبوت و عصمت و ولایت‌های مسئولیت‌دار را بر بندگان خاص خود و برابر مشیئت خودش القا می‌کند، چرا؟ برای اینکه اینهایی که وحی و احکام الهی را می‌گیرند، مردم را از **﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾** انذار کنند! روزی که یکدیگر را می‌بینند، برابر آیه سوره «واقع» که **﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾**<sup>۲</sup>، **﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾** است؛ یعنی یکدیگر را ملاقات می‌کنند؛ یا نه، **﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾** که به لقای جمال یا جلال الهی می‌روند، بالاخره قیامت یکی از اسمای او **﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾** است. کلمه «یوم» و «یومئذ» در قرآن کریم فراوان است و اکثر «یوم» و «یومئذ» مربوط به قیامت است.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. سوره واقع، آیات ۴۵ و ۴۶.

این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که به امام مجتبی - پسرشان - در آن نامه مرقوم فرمودند که اگر - معاذ الله - خدای دیگری بود، او هم برای شما پیامبر می فرستاد،<sup>۱</sup> اصلاً خدا آن است که بشر را پروراند و پرورش بشر هم از راه وحی و دین است؛ همان طوری که پرورش گیاهان یک نحو دیگر است و پرورش حیوانات هم نحو دیگر است، پرورش انسان با دین است و انسان با فکر و دین و عقل و عمل صالح کامل می شود. فرمود اگر خدای دیگری بود، او هم پیامبر می فرستاد؛ اصلاً خدا آن است که تدبیر امور همه مخصوصاً بشر را به عهده بگیرد و تدبیر امور بشر هم به وسیله وحی و نبوت است.

﴿لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾، ﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ چه روزی است؟ ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾، چون قیامت که شد ﴿فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۲</sup> است، ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup> است. اینکه می گویند روز رستاخیز؛ یعنی راست برمی خیزند، هیچ کس خوابیده و نشسته و امثال آن نیست، همه قائم هستند و قیامت را هم که قیامت گفتند، برای این است که همه قائم و ایستاده می باشند و همه بارز هستند، هیچ کسی مستور و مخفی و پنهان نیست ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾، آن گاه ﴿لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ﴾، البته امروز هم ذات اقدس الهی ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۴</sup> است و ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾<sup>۵</sup> است؛ طبق آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عِيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»<sup>۶</sup> فرمود خلوت شما جلوت اوست، کجا می روید که دیگری نباشد و خدا نبیند این چنین که نیست! پس در دنیا هر کاری که می کنیم در مشهد و محضر ذات اقدس الهی هستیم و در قیامت می فهمیم که او می بیند، نه اینکه تفاوت در این باشد که او در قیامت ببیند؛ در قیامت برای ما روشن

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱: «وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَيْتَكَ رَسُولُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ...».

۲. سوره یس، آیه ۵۱.

۳. سوره مطففین، آیه ۶.

۴. سوره بقره، آیه ۲۸.

۵. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

می شود که در حضور او هستیم. فرمود ﴿لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ﴾، امروز هم همین طور است! ﴿لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ﴾؛ اما آن روز ﴿لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾<sup>۱</sup> که به زعم دیگران کسی خودش پنهان می کند، ﴿يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾؛<sup>۲</sup> ولی آن روز می فهمند که در مشهد و محضر ذات اقدس الهی هستند و آن روز خدا می فرماید ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ ملک برای کیست؟ این چنین نیست که امروز ما دو مالک داشته باشیم که یکی - معاذ الله - «الله» باشد و دیگری غیر از «الله»، یا «شریک» هم باشند یا «ظہیر» هم باشند، امروز هم ﴿بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است! این ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ مفید حصر است، چه اینکه ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup> هم مفید حصر است، چون تقدیم ﴿بِيَدِهِ﴾ مفید حصر است. فرمود مُلْك و مَلَكُوت فقط به دست اوست، منتها بشر امروز نمی بیند فردا ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛ اگر آن روز ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ سؤال می شود، احدی قدرت جواب دادن را ندارد، فقط ذات اقدس الهی است که می گوید: ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾، چون آن روز ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾<sup>۴</sup> پس اول توحید را ثابت کردند، ربوبیت را ثابت کردند، وحی و نبوت را ثابت کردند و مسئله قیامت را بیان کردند، حالا احکام قیامت را ذکر می کنند که ﴿الْيَوْمَ﴾ چه می شود؟

پرسش: شما فرمودید که قرآن تذکر و یادآوری است، در بعضی از فرمایشات گذشته و در آثار شما هم هست که ادله وحی ﴿مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۵</sup> این تذکر و یادآوری با ادله وحی ... .

پاسخ: بله، این جا نمی دانید، نه اینکه آن جا که ما گفتیم نمی دانید! این به لحاظ این جاست؛ به لحاظ این جا انسان هر چه فکر کند، نمی تواند درک کند و انسان هر چند بیندیشد، با ابزار حس و تجربه نمی داند که چه چیزی برای بعد از

۱. سوره حاقه، آیه ۱۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۳. سوره یس، آیه ۸۳.

۴. سوره نبا، آیه ۳۸.

۵. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

مرگ او نافع است و خوب است، چون هیچ اطلاع ندارد و در دسترس حس و تجربه نیست و از آن طرف هم کسی از آن جا نیامد که بگوید بعد از مرگ چه خبر است! لذا انسان چیزهایی را به وسیله انبیا یاد می‌گیرد که به هیچ وجه ممکن نیست خودش بتواند اعتراف کند، اصل علم این‌طور است! آن‌جا به ما آموختند و یادمان رفته، این‌جا آن بدیهیات را تذکر می‌دهند که قدری فکر کنیم، یادمان می‌آید! اما اینها خیلی دقیق است و هر چه هم فکر کنیم یادمان نمی‌آید، البته انبیا و اولیا این‌طور نیستند آنها متذکر این می‌شوند.

«و الحمد لله رب العالمین»